

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

فرمودند که یکی از راههای تشخیص معنای حقیقی، تبادر است و تبادر یعنی: انسباق المعنى الى الذهن بمجرد سماع اللفظ.

در باب تبادر يك اشكال دور وجود دارد:

اما بیان دور: اگر بخواهیم تبادر را از علائم معنای حقیقی بدانیم، تبادر نیاز به منشأ دارد و يك منشأ و چیزی باید باشد تا يك معنایی به ذهن انسان سبقت بگیرد و هیچ منشأی غیر از علم به وضع تصور نمی‌شود. انسان باید عالم به وضع باشد تا معنای موضوع له به ذهن او تبادر پیدا کند. پس منشأ تبادر، علم به وضع است. پس به این ترتیب تبادر متوقف بر علم به وضع است. از طرفی یکی از علائم علم به وضع را تبادر دانستید، یعنی: برای شناخت معنای حقیقی که همان موضوع له است گفته شد که یکی از علائم، تبادر است. پس علم به موضوع له متوقف بر تبادر می‌شود. از طرفی هم گفتیم تبادر متوقف بر علم به وضع است؛ و این دور است که تبادر متوقف بر علم به وضع، و موضوع له هم متوقف بر تبادر است. و این هم از اقسام دور محال است.

مرحوم آخوند در مقام جواب می‌فرماید: این دو علمی که در دو طرف قرار گرفته‌اند با یکدیگر فرق دارند، یعنی: درست است که علم به وضع متوقف بر تبادر است، ولی این نوع، يك نوع علمی است؛ و تبادر هم که متوقف بر علم به وضع است يك نوع علم دیگر است. و اگر این دو علم با هم مغایر شدند دور از بین می‌رود در حالیکه دور شرطش این است که این دو علم، يك نوع باشند.

ما يك علم اجمالی نهانی ارتکازی داریم، یعنی: در درون انسان يك چیزهایی مرتکز است و هر کسی يك چیزهایی را می‌داند ولی به آنها توجه ندارد و علم به وجود آنها ندارد، لذا آنچه را که در باطن می‌داند از آن به يك علم ارتکازی اجمالی نهانی تعبیر می‌کنیم که این اوصاف درواقع صفت معلوم است، یعنی: معلوم آن، ارتکازی و اجمالی و فشرده است؛ و نیز علم بسیط هم می‌نامند.

و گاهی انسان نسبت به آنچه که می‌داند، علم به آن هم دارد که از این علم به علم تفصیلی مرکب تعبیر می‌شود؛ زیرا مرکب از دو علم است، یعنی: علم به علم است.

بنابراین، ما دوجور علم داریم: علم تفصیلی و علم اجمالی.

تذکر: این تفصیل و اجمال با اجمال و تفصیل در کتاب براءة و اشتغال فرق دارد، زیرا تفصیل در براءة معنایش این است که متعلق علم، يك شيء معین مشخص است؛ و در مقابلش اجمال، یعنی: مردد بودن از حیث متعلق. و لذا علم اجمالی و علم تفصیلی در این جا يك اصطلاح دیگری است غیر از علم تفصیلی و اجمالی در بحث براءة و اشتغال. علم اجمالی در این جا به معنای علم ارتکازی و علم بسیط، و علم تفصیلی به معنای علم مرکب است.

در مانحن‌فیه مسئله این‌طور است که انسان يك علم ارتكازی به معانی الفاظ دارد؛ مثلاً وقتی انسان متولد شد در اثر مکالمه با دیگران يك علم ارتكازی نسبت به معنای «اسد» در درونش هست، ولی نسبت به این معنا و علم خودش، علم ندارد، یعنی: توجهی نسبت به این معنای ارتكازی ندارد، گرچه معنای «اسد» - حیوان مفترس - در درونش هست.

تبادر برای علم تفصیلی است. وقتی که می‌گوییم تبادر علامت برای معنای حقیقی است، یعنی: علامت برای علم تفصیلی است، یعنی: علامت است برای این‌که به آن علم اجمالی ارتكازی علم پیدا کند و علم به علمی دیگر پیدا کند.

پس در حلّ این دور، می‌گوییم: این دو طرف، دو علم است. درست است که تبادر توقف بر علم به وضع دارد، ولی تبادر توقف بر علم ارتكازی اجمالی دارد. امّا علمی که متوقف بر تبادر است، علم تفصیلی است، یعنی: اگر بخواهیم علم تفصیلی و علم مرکب - یعنی: علم به علم خودمان - پیدا کنیم نیاز به تبادر است. بنابراین، این دو علم در دو طرف قضیه، دو نوع مغایرند.

این راهی که برای جواب دور طی شد نسبت به اهل لسان صحیح است، مثل «اسد» در مورد عرب‌زبان.

امّا نسبت به کسی که اجنبی است مثل ما که انگلیسی‌زبان نیستیم، تبادر معنای دیگری دارد؛ لذا برای تبادر نسبت به کسی که اهل محاوره نیست راه دیگری را طی می‌کنیم و می‌گوییم: نزد کسی که اهل محاوره نیست، تبادر نزد اهل محاوره علامت حقیقت است، یعنی: ما که عرب نیستیم ولی نمی‌دانیم «ماء» به چه معناست، به عرب‌زبان می‌گوییم: «ماء» بیاور، و او فوراً سراغ مایع بارد خارجی می‌رود؛ پس می‌فهمیم که این مایع بارد خارجی معنای حقیقی آن لفظ است. پس نزد شخص اجنبی، تبادر نزد اهل محاوره علامت حقیقت است.

ما که می‌گوییم تبادر، علامت حقیقت است آنجا است که تبادر مستند به خود لفظ باشد بدون هیچ قرینه حالیه یا مقالیه.

از نظر ثبوت سه صورت داریم:

1- يك وقت معنایی از لفظی تبادر می‌کند و ما یقین می‌کنیم قرینه‌ای در کار نیست؛ در این‌جا تبادر، علامت حقیقت است قطعاً.

2- يك وقت يك معنایی از لفظی تبادر می‌کند و ما یقین می‌کنیم که منشأ تبادر، قرینه است؛ در این‌جا قطعاً تبادر، علامت حقیقت نیست.

3- يك وقت يك معنایی از لفظی تبادر می‌کند و ما شك داریم آیا این تبادر، مستند به قرینه است یا مستند نیست؛ این‌جا بحث است.

توضیح: در صورت اول و دوم هیچ نگرانی نداریم؛ بلکه مشکل ما در صورت سوم است و آیا این‌جا بگوییم که تبادر به کمک اصل عدم قرینه علامت حقیقت است؛ به این بیان که با اصل عدم قرینه، وجود قرینه را نفی کنیم تا در نتیجه تبادر مستند به خود لفظ شود و سپس بگوییم: تبادر علامت حقیقت است؛ چنانچه میرزا در قوانین چنین قائل شده است.

آخوند می‌فرماید: به نظر ما آنچه که میرزا در قوانین قائل شده باطل است؛ زیرا اصل عدم قرینه يك اصل عقلایی است و ما در اصول عقلائیه باید سراغ عقلاء برویم که این اصل را کجا جاری می‌کنند و کجا جاری نمی‌کنند. عقلاء این اصل را در جایی جاری می‌کنند که شك دارند آیا متکلم معنای حقیقی را اراده کرده یا معنای مجازی، و آن‌جا که شك در مراد متکلم هست اصل عدم قرینه را آورده و جاری می‌کنند. پس عقلاء اصل عدم قرینه را به هنگام شك در مراد جاری می‌کنند و حال آنکه در

مانحن‌فیه ما شك در مراد نداریم زیرا لفظی بکار رفته و مراد متکلم را هم می‌دانیم و معنایی به ذهن تبادر کرده است، ولی شك ما در منشأ تبادر است و لذا اصل عدم قرینه در این‌جا جاری نمی‌شود.

تا این‌جا آخوند فرمود: تبادر، علامت حقیقت است؛ و نگفت: عدم تبادر، علامت مجاز است.

صحّت حمل - عدم صحّت سلب -

یکی دیگر از علائم معانی حقیقه، عدم صحّت سلب است؛ و در مقابلش صحّت سلب، علامت مجازی است؛ و به عبارت دیگر: صحّت حمل، علامت حقیقی بودن و صحّت سلب، علامت مجازی بودن است.

توضیح: اگر بخواهیم ببینیم که يك معنایی، موضوع‌له يك لفظی است می‌آییم معنا را موضوع و آن لفظ را محمول قضیه قرار می‌دهیم و بعد می‌بینیم آیا حمل لفظ و یا سلب لفظ از آن معنا صحیح است یا نه؟ مثلاً نمی‌دانیم لفظ «اسد» در چه معنایی، حقیقی است و لذا لفظ «اسد» را محمول يك قضیه قرار می‌دهیم و آن معنای ارتکازی (حیوان مفترس) را موضوع قرار می‌دهیم و می‌گوییم: حیوان مفترس اسد است، و این حمل صحیح است؛ پس معلوم می‌شود «حیوان مفترس» - که حمل آن صحیح و سلب آن صحیح نیست - معنای حقیقی است.

حالا که صحبت از حمل شد باید بگوییم که در باب قضایای حملیه بین موضوع و محمول اتحاد لازم است و اگر اتحاد نباشد اصلاً، حمل باطل است. این اتحاد سه جور تصویر دارد:

1- اتحاد مفهومی: مثل «انسان و بشر» که دو لفظ هستند و هر دو از نظر مفهوم اتحاد دارند.

هرجا اتحاد مفهومی وجود داشت به دنبال آن اتحاد ماهوی و وجودی هم هست.

2- اتحاد ماهوی: مثل این‌که می‌گوییم: انسان حیوان ناطق، این‌جا اتحاد ماهوی است؛ ولی دو مفهوم و دو تصور هستند، گرچه ماهیت انسان با ماهیت حیوان ناطق یکی است. پس در این مثال، تغایر مفهومی است ولی اتحاد ماهوی است.

و هر کجا اتحاد ماهوی باشد اتحاد وجودی هم هست و مصادیق انسان در خارج با مصادیق حیوان ناطق یکی است.

3- اتحاد وجودی: از نظر ماهوی و مفهومی تغایر است و از نظر وجودی بین موضوع و محمول اتحاد است، مثل: انسان ناطق که انسان و ناطق اتحاد وجودی دارند ولی تغایر مفهومی و ماهوی هم دارند.

و صَلَّی اللّٰه علی محمد و آلّه الطاهرين